

ارزش‌های رمزی و نمادین البرزکوه در جغرافیای اساطیری شاهنامه

چکیده

عادت‌ها، حصارهای بلند و دیوارهای عبوسی هستند که فرصت تماشای تازه را از انسان می‌گیرند، این مقاله نگاهی است تازه به سرفرازترین و باصلابت‌ترین آیت خدا، یعنی کوه شاهنامه. هبوط انسان بر البرزکوه (اسطوره کیومرث) و عروج او به عالم ملکوت (اسطوره کیخسرو) و الطاف الهی در این بازگشت (اسطوره زال) رمز وحدت وجود است. کوه رمز «مرکز» است و راه یافتن به این مرکز، رهایی از زمان و اتصال به محور جهان است یعنی بازگشت انسان به اصل خود. در این مقاله سعی شده است گوشه‌ای از رازهای اسطوره‌ای و باورشناختی در جغرافیای اساطیری شاهنامه مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی:

اسطوره، راز، نماد، آیین‌های رازآموزی، نوستالژی (غم غربت) کهن الگوی جاودانگی، البرزکوه، نقطه مرکز، وحدت وجود.

اسطوره آفرینش، حکایت هستی ناپیدا و رازآمیز انسان و جهان است و حاصل تفکر بشرِ نخستین در رویارویی با این پرسش‌ها:

۱- جهان هستی از کجا پدید آمده است؟

۲- چرا پدید آمده است؟

۳- سرانجام هستی چه خواهد شد؟

شاهنامه فردوسی گنجینه‌ای گران بها از اسطوره‌های ایرانی است که برای راه یافتن به قلّه‌ی قداست آن، باید حصار عادت‌ها را شکست و با نگاهی تازه و روی کردی علمی بدان پرداخت. با عقل بندگسل، نمی‌توان وارد قلمروی اسطوره شد، باید لایه‌های درونی ذهن را کاوید و به ضمیر ناخودآگاه رسید. یعنی، همان رشته‌ای که ارتباط آدمی را با وقایع ازلی حفظ می‌کند و خاطره‌ی ازلی، پیام روز «آلست» است.

انسان با پاسخ دادن به این پیام به سرچشمه فیاض اساطیر که ریشه و مبدأ خود او نیز هست راه می‌یابد، یعنی شب آغاز عالم، که در آن انسان با کل یکی است.

شاهنامه فردوسی آکنده از اسطوره‌هایی است که واقعیت‌های تاریخ کهن را از آغاز آفرینش به گونه‌ای رمزی و نمادین در خود نهفته دارد و کوه البرز یکی از این نمادهای اسطوره‌ای است. کهن‌الگوی جاودانگی (Arki type)^(۱) و آیین‌های رازآموزی را، در جغرافیای اساطیری شاهنامه به خوبی می‌توان دید. ستیز میان خدایان و دیوان، اهورامزدا و اهریمن، برخورد نیروهای خیر و شر که اغلب بر فراز کوهی رخ می‌دهد، مکان و جغرافیای اساطیری را جلوه‌ای ویژه می‌بخشد. در شاهنامه، مکان و جغرافیا از زمان و تاریخ معنی دارتر است.

تلاش آدمی برای رهایی از تنگنای هستی، همان شوق وصول بر سرچشمه‌ی موجودات و اصل هستی است و این شوق همواره در مکان مقدسی به جوشش درمی‌آید و کوه؛ این مکان مقدس، سرشار از نیروهای قدسی و معنوی است.

کوه، در نمادشناسی اسطوره‌ای، آیت پر صلابت آفرینش است که در فرهنگ قبل از اسلام و بعد از آن همواره ارزش نمادین داشته، بی‌گمان کند و کاو نهاد شناختی شاهنامه و راز‌گشایی نماد کوه، گوشه‌ای از دیرینه‌های فرهنگ ایران و ناخودآگاه قومی و جمعی را آشکار می‌سازد.

در نقل داستان‌ها، کوه‌ها به ویژه کوه اسطوره‌ای البرز، جایگاه خاصی در شاهنامه دارد زیباترین و رمزی‌ترین داستانهای شاهنامه هر یک به نوعی با البرزکوه در پیوند است. اسطوره‌ی البرز شاید نخستین جرقه‌ای باشد که بعدها در ادب فارسی دامنه‌دار شد و البرز با نام «قاف» در آن راه یافت. البرزکوه که نماد و رمز «مرکز خلقت» است نقش بارزی در اسطوره‌های شاهنامه دارد. در اساطیر متعدد می‌بینیم که آفرینش از یک نقطه مرکزی و اصلی آغاز می‌شود. کوه در همه مذاهب کهن و امروزی، مکانی مقدس شمرده می‌شود.^(۲) فردوسی که در فرهنگ اسلامی رشد نموده، جوهر عرفان را در حماسه‌ها یافته و دانسته و آگاهانه رمز کوه‌ها را که در آن اژدهایان و دیوان خفته‌اند به کار گرفته تا هم تاریخ واقعی ایران باستان را به تصویر بکشد و هم فرهنگ و بینش توحیدی آنان را. فردوسی تصویری از اصیل‌ترین حقایق زندگی انسان را به نمایش گذاشته است. فردوسی در فرهنگ اسلامی، عرفان را می‌شناسد و آن را به حماسه پیوند می‌زند. در پیوند البرزکوه با اسطوره‌ی بهشت، در باور ایرانیان باستان که در شاهنامه به شکل زیبایی انعکاس یافته است، سیمرغ پیونددهنده‌ی انسان دور افتاده از آشیانه‌ی نخستین خود است و زال نمود این انسان که هر دو با البرزکوه به عنوان مرکز جهان، پیوندی تنگاتنگ دارند و همین البرز است که در فرهنگ اسلامی تبدیل به قاف می‌شود.

کوه البرز، مرکز جهان:

به راستی مرکز جهان در اساطیر کجا می‌تواند باشد و دارای چه ویژگی‌هایی است؟ در کهن‌ترین تصاویر ذهنی، کوه، ناف زمین نامیده شده است و «انسان مذهبی همیشه در جست و جوی تثبیت مسکن خود در «مرکز جهان» بوده است... کشف یا طرح نقطه‌ای ثابت... مرکز-معادل با آفرینش جهان است»^(۳)

درک مرکزیت جهان، در ارتباط با اسطوره‌ی آفرینش است.

می‌گویند: خدا وقتی زمین را آفرید زمین موج برداشت و بر خود لرزید آن‌گاه خداوند کوه‌ها را آفرید و زمین را با آن استوار کرد.

کوه البرز نقش بارزی در اسطوره آفرینش دارد. براساس عقاید ایرانیان باستان، کوه مقدس البرز در وسط زمین واقع شده و به آسمان اتصال دارد.

استوارترین و ماندنی ترین بنیاد اسطوره‌های البرز، باور به یگانگی انسان و جهان است و این اندیشه را که برگرفته از حکمت ناب ایرانی است در متون دینی پیش از اسلام می‌بینیم، فردوسی آفرینش عالم را مطابق با بینش توحیدی اسلامی بازگو می‌کند. گوهر کوه‌ها در زمین آفریده می‌شود و طی هزاران سال رشد می‌یابد و آن‌گاه بر اثر تازشی که اهریمن بر زمین می‌برد و آن را به لرزه می‌اندازد، کوه‌ها با شکوه و عظمت سر از زمین برمی‌دارند و افرشته می‌گردند.

کوه نزدیک ترین مکان، به آسمان است، پس می‌تواند نردبان عروج انسان خاکی به آسمان باشد، لذا چنین مکانی همیشه مقدس بوده است. «از این کانون مرکزی که نقطه‌ی اتصال مبدأ انسان و مبداء عالم است، آدمی؛ هم از طرفی به طور مطلق به آغاز راز هستی پی می‌برد و هم به طور نسبی ادامه دهنده‌ی میراث پیشینیان با نیاکان می‌گردد، به عبارت دیگر هم رجعت به اصل می‌کند و هم به سبب این رجعت، وارث خاطره‌ی ازلی قومی خودش می‌شود که از همین مبدأ اولین اساطیر [نقطه‌ی مرکز] سرچشمه گرفته است»^(۴)

پس هسته‌ی اصلی از نقطه‌ی مرکز آغاز می‌شود و به سبب پویایی و حرکت، آن نقطه از نیستی به هستی درمی‌آید و زندگی از آن مرکز شکل می‌گیرد و البرز شاهنامه، همان نقطه است. «یونگ» درباره‌ی «مرکز» می‌گوید:

«به نظر می‌رسد که این (مرکز) نوعی اتم هسته‌ای است که درباره‌ی ساخت درونی و معنی آخری اش چیزی نمی‌دانیم. این اتم هسته‌ای را یونگ «ماندالا» می‌نامد. ماندالا یعنی مرکز، دایره»^(۵)

اسلام، کعبه را والاترین نقطه‌ی زمین و مرکز آن می‌داند.^(۶)

در جهان‌شناسی ایران باستان، مرکز جغرافیای اساطیری «خورنه» است که بزرگی آن به تنهایی مساوی با نصف کلیه‌ی کشورهای است که در آن قرار گرفته‌اند. حوادث مهم اساطیری در «خورنه» به وقوع می‌پیوندد. سلسله‌ی کیانیان، دین زرتشت و سروش‌ها، همه در آن جا پدید می‌آیند، و کوه البرز که محور جهان است در آن جا قرار دارد.

«خُورَنَد» به «ایرانویج» نیز معروف است و «ایرانویج» زادگاه قوم آریایی است و این مرکز هم محیط است و هم محاط. رسوخ به درون «خورنه» یعنی اتصال به مرکز وجود و عالم درون^(۷). این حالت را در عرفان اسلامی «وصل» می‌نامند. داستان منطق الطیر عطار، بازگشت انسان را به کوه اساطیری قاف که حدّ فاصل بین دنیای محسوس و ملکوت است، این مرحله را به خوبی نشان می‌دهد که در اصل، رسیدن به قاف وجود یعنی بازگشت به مرکز وجود است. این مرکزیت و بازگشت به اصل در تمام اساطیر ملل دیده می‌شود. در اساطیر هند، کوه مرو در مرکز قرار دارد که معادل البرز در ایران باستان و کوه قاف در ایران اسلامی است.

راه یافتن به این مرکز، رهایی از زمان و اتصال به محور جهان است، یعنی انسان به اصل خود بازگشته است. و این آرزوی هر انسان است که در مکان مقدّس مرکز، جای داشته باشد و به عبارت ساده‌تر، آدمی در حسرت بهشتی است که اصل او از آن جاست و آن بهشت در مرکز خلقت بوده است و البرز، نماد بهشتِ نخستین در روی زمین است.

«می‌توان گفت که رمزپردازی مربوط به [مرکز] مشتمل بر نمادهای سه مجموعه است که هم بسته و مکمل هم هستند:

۱. در مرکز جهان «کوه مقدّس» واقع است و در آنجاست که آسمان و زمین به هم می‌پیوندند.

۲. هر شهر مقدس و هر اقامتگاه شاهانه با کوهستان مقدّس همانند شده و بدین گونه به مقام مرکز ارتقا یافته‌اند.

۳. چون معابد یا شهر مقدّس، مکان‌هایی هستند که محور جهان از آن جا می‌گذرد، پس به نوبه‌ی خود، نقطه‌ی اتصال آسمان و زمین و جهان زیرین (دوزخ) تلقی می‌شوند...»^(۸)

پس خلقت از مرکز آغاز می‌شود، زیرا مرکز، سرچشمه‌ی هر واقعیت و نیروی زندگی است. رمز محور کیهان، که زمین را به آسمان می‌پیوندد، تقریباً در همه‌ی مکان‌های قدسی یافت می‌شود. در اساطیر هند، کوه رمز قدرت خدایان محسوب می‌شود. در تورات، کوه مکان مقدّس و مأوای ارواح خدایی قلمداد شده است.^(۹)

اساطیر یهود می‌گوید:

حضرت آدم در بهشتی که در مرکز عالم قرار داشت به دنیا آمد. براساس میراث اساطیر یهودی، این بهشت بر سر کوهی بلندتر از همدی کوه‌ها واقع بود.

«مرکز» رمزی است که «سرّ قداست آن جهان را هماهنگ و در خود به سامان جلوه می‌دهد و انسان را با عالم هماهنگ، به هماهنگی می‌رساند و به عبارت دیگر، نمودگار وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است»^(۱۰)

از نمونه‌هایی که در مورد کوه البرز در کتاب‌های دینی ایران باستان آمده است به روشنی می‌توان استنباط کرد که البرز، یک فضای مثالی است، فضایی واقع بین روح و ماده، بین ملکوت و ناسوت «این فضایی است که در آن، ارواح متمثل می‌شوند و اجسام نیز اشکالی روحانی می‌یابند. در عرفان اسلامی بالآخر ایرانی، این فضای میانه را اقلیم هشتم، جابلسا، جابلقا، عالم مثال، هورقلیا و ناکجاآباد گفته‌اند. این فضا، فضای تخیل و عرصه‌ی بازتابی خیال مطلق است»^(۱۱)

حال، این فضای مثالی، به زبان رمز و تمثیل ظاهر می‌شود و کوه البرز و قاف در اساطیر ایران، کوه آلمپ در اساطیر یونان، کوه مرو در اساطیر هند و... نمودار این مرکزیت و قداست است.

«این فضای مثالی به اعتباری محل جمع اضداد است و به همین مناسبت «یونگ» آن را نقطه‌ی تفرید می‌نامد»^(۱۲)

در شاهنامه «البرز» حد فاصل دنیای خاکی و جهان مینوی است.

در بررسی ارزشی‌های رمزی کوه، به این نتیجه می‌رسیم که کوه البرز در میانه‌ی جهان واقع است و مفهوم فضای خلقت و آفرینش است، عالم از مرکز خودش به وجود می‌آید و از نقطه‌ی مرکزی یعنی ناف به چهار جهت اصلی گسترش می‌یابد، پس سرزمین ما، رمز آفرینش است و ما در مکان مقدّس سرشار از نیروی زندگی هستیم و می‌توانیم از نیروی لایزال الهی که در این مکان مقدّس فوران می‌کند بهره‌ها بگیریم و به اصل خود بازگردیم، پس بی‌جهت نیست که در اساطیر ما کوه نماد بهشت است و ریشه در نوستالژی (غم غربت) ایران باستان دارد.

البرزکوه و اسطوره‌ی بهشت (نوستالژی)

اسطوره‌ی بهشت در خاطره‌ی ازلی هر فردی یافت می‌شود و غم غربت (نوستالژی) فردوسی، انگیزه‌ی سرایش شاهنامه را فراهم آورد.

شاهنامه‌ی فردوسی، آکنده از اسطوره‌هایی است که واقعیت‌هایی از جایگاه نخستین انسان را، «بهشت»، به طور نمادین در خود نهفته دارد و البرز به نوعی با بهشت در ارتباط است.

البرز، نماد بهشت نخستین در روی زمین است و ریشه در نوستالژی انسان‌های ایران باستان دارد. برای همین است که روان نیکوکاران از فراز آن می‌گذرد.

زمانی که آسمان بر اثر تازش اهریمن از زمین جدا شد و بشر ناخواسته در خاک گرفتار شد، اوج غربت اوست، و هبوط انسان بر البرزکوه (اسطوره‌ی کیومرث) قضه‌ی پر غصه‌ی آدمی است که در دنیای مادی گرفتار دیوان و اهریمنان شده است.

تلاش آدمی برای رهایی از تنگنای هستی، همان شوق وصول به سرچشمه‌ی موجودات و اصل هستی است و این شوق، همواره در مکانی مقدس به جوشش درمی‌آید و کوه، این مکان مقدس سرشار از نیروهای قدسی و معنوی است، و قداست کوه از آن جاست که به عالم قدس پیوسته و این انس، تنها دواى درد غربت است. فناپذیری، آزادی، امکان صعود به بهشت، به آسانی با خدایان دیدار کردن، دوستی با جانوران و موجودات مافوق‌الطبیعه، فهمیدن زبان حیوانات، دانستن رازهای الهی و...

این آزادی‌ها و توانایی‌ها، در نتیجه‌ی «هبوط» انسان از دست رفته‌اند.

و حال انسان به دنبال مکانی است که او را به عالم بالا ببرد و کوه، نردبان آسمان است که در مرکز عالم قرار دارد. در اساطیر، کوه‌های کیهانی و مثالی در مرکز عالم قرار دارند و محور و پیوندگاه لاهوت و ناسوت و تجلی‌گاه الهی. در پیوند با اسطوره‌ی بهشت و نمادین بودن «البرز کوه» در جایگاه «بهشت گمشده» در باور ایرانیان باستان، باید گفت:

فردوسی، بازنده کردن خاطره‌های ازلی، فرهنگ هزاره‌های گمشده را به خاطر می‌آورد و خواننده‌ی دل آگاه را به جست و جوی نیمه‌ی گم شده خود وامی‌دارد، عظمت کوه و نیروهای سرشار از انرژی‌های مثبت در ارتفاعات، انسان را از وجود مقدساتی آگاه می‌کند و برای کسانی که

این تجربه روحانی را حس کرده‌اند، تمام طبیعت دارای استعداد و شعور هستند از جمله کوه، درخت و...

بدون شک، فردوسی با طبیعت مأنوس بوده و غرور انسان را در پذیرش مسئولیتی که کوه‌ها از آن سرباز زدند، در هستی دریافته و آن را در «هبوط» معنی کرده و در روشنایی همین ارتباط، خاطرات ازلی انسان را که در عالم ملکوت، به خرمی و در جاودانگی زندگی به سر می‌برد، در پیوندنمادین با البرز کوه، بهشت نخستین را تداعی کرده و جایگاه کشف و شهود را به او نشان داده، یعنی آغاز عالم که در آن انسان با کل، یکی است.

تمام اقوام جهان، خاطره‌ی ازلی شان را که در بهشت برین، به سر می‌بردند به یاد دارند. آنان این لذت را در «ناخودآگاه جمعی» حفظ کرده‌اند، و به طوری می‌خواهند آن را زنده نگه دارند، آیین‌های نیایش نیاکانمان، بر همین اصل استوار است و این خاطرات، چشمه‌ی فیاض شعر فردوسی است و شعر تمام کسانی که اندیشه‌های ناب الهی دارند، فردوسی در مقام شاعری که پرورده‌ی فرهنگ اسلامی است به نظم شاهنامه می‌پردازد که به فرهنگ ایرانی پیش از اسلام تعلق دارد. فردوسی خاطره‌ی ازلی بهشت را به کوه و آب و درخت شعرش، پیوند زده است.

کومی کندگیای بی‌رگی و جاودانگی در آن می‌روید، کوهی که نردبان آسمان است، کوهی که کهن‌الگوی بهشتی است و انسان به بی‌گناهی و جاودانگی در آن می‌زیست. البرز، نماد بهشت نخستین در روی زمین است.

در شاهنامه، البرز پیوندی تنگاتنگ با سیمرغ و زال دارد. با ژرف‌نگری می‌توان نمادهای نوستالژی بهشت را، در اسطوره‌ی زال باز یافت.

بسی‌نویس‌ها

- ۱- Arki type یکی از مفاهیم اساسی در نظام روان‌شناسی «یونگ» است و در فارسی آن را «صورت مثالی» و «نمونه‌ی اصلی» نیز ترجمه کرده‌اند.
- ۲- اساس اساطیر هندی کوه «meru» در مرکز جهان قرار دارد بنا بر اساطیر و ادیان کهن، کوه مظهر پیوند زمین و آسمان است و مرکز خدایان، مهبط وحی و اشراق و پناهگاه عابدان و عارفان است و روزنه‌ای است برای این‌که وحی که در جست و جوی حقیقت مطلق الوهیت است از آن جا به عالم بالا نظر کنند، از این جاست که پرستش کوه امر بسیار شایعی در ادیان کهن بوده است و همه تمدن‌ها و مذاهب دارای یک کوه مقدّس خاص هستند.
- ۳- الیاده، مقدّس و نامقدّس، ۱۳۷۵، ص ۲۲.
- ۴- شایگان، بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی، ص ۱۱۱.
- ۵- همان، ص ۱۱۳.
- ۶- در تبت، هند، چین «ماندالا» وسیله تمرکز نیروهای ذهنی و دماغی است، زیرا رسوخ به «ماندالا» و نقوذ به مرکز آن به منزله رسوخ به مرکز وجود خودمان است و طواف خانه خدا در مراسم حج یا طواف معابد هند و بودایی همین هدف را می‌رساند. مرکز (ماندالا) محل نزول «محور عالم» است و هر که به مرکز وجود راه می‌یابد به مرکز هستی که نقطه اتصال مبدا انسان و مبدا عالم است می‌پیوندد توسل به «ماندالا» یعنی پناه یافتن به خود و نظام بخشیدن به آشفتگی وجود خودمان است، به همین دلیل است که «ماندالا» بهترین وسیله تمرکز و مراقبه و ضبط حواس است و در طریق «یوگا» اعم از بودایی و هندو به کار می‌رود. اما آنچه شگفت‌آور است، این است که ساخت ماندالا را در کلیه اساطیر و ادیان جهان می‌یابیم. (بت‌های ذهنی و خاطره‌ی ازلی ص ۱۹۵).
- ۷- همان، ص ۱۹۴.
- ۸- الیاده، رساله در تاریخ ادیان، ص ۱۰۶.
- ۹- ر.ک. عهد عقیق مزامیر داوود، زبور ۲۴، آیه ۳، به نقل از زمردی، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر، ۱۳۸۲، ص ۱۶۷.
- ۱۰- رمزاندیشی و هنر قدسی، ص ۷۵.
- ۱۱- محی‌الدین ابن عربی، الفتوحات المکیه در الجزو الثالث، ص ۳۱۵، به نقل از شایگان، بت‌های ذهنی، ص ۱۸۵.
- ۱۲- شایگان، ص ۱۸۶.
- ۱۳- ر.ک. اسطوره‌ی زال.

منابع و مآخذ

- ۱- —: مقدس نامقدس، ترجمه نصرالله زنگویی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۵
- ۲- یوکهارت تیتوس: رمزپردازی، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۰
- ۳- حاجی‌زاده، فرخنده: کتاب‌شناسی اساطیر و ادیان، نشر آگرا، چاپ اول، ۱۳۸۰
- ۴- دوبوکور، مونیک: رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۳
- ۵- زمردی، حمیرا: نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، انتشارات زوار، چاپ اول ۱۳۸۲
- ۶- ستاری، جلال: جهان اسطوره‌شناسی، مجموعه نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۰
- ۷- ستاری، جلال: رمزاندیشی و هنر قدسی، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۶
- ۸- شایگان، داریوش: بت‌های ذهنی و خاطره‌ی ازلی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۱
- ۹- عفیفی، رحیم: اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ۱۰- قرشی، امان‌الله: آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی، انتشارات هرمس با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، چاپ اول، ۱۳۸۰
- ۱۱- کیانی‌نژاد، زین‌الدین: جلوه‌هایی از عرفان در ایران باستان، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۷۷
- ۱۲- مجله شعر، شماره ۲۵، سال هفتم، بهار ۱۳۷۸ (کوه در اساطیر)
- ۱۳- مختاری، محمد: اسطوره‌ی زال، نشر آگه، چاپ اول ۱۳۶۹
- ۱۴- میرفخرایی، مهشید: آفرینش در ادیان، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۶
- ۱۵- هستی، فصل‌نامه: دوره دوم، سال چهارم، شماره ۱۳، بهار ۸۲، مقاله‌ی البرز، آن بلند بالای عشق
- ۱۶- واحد دوست، مهوش: نهادهای اساطیری در شاهنامه فردوسی، انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۷۹
- ۱۷- الیاده، میرچا: رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۱۸- یونگ، کارل گوستاو: انسان و سمبول‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۳۵۲